

تولد طالبوف و وکالت او بر پایه اسناد

♦ رضا شجری قاسم خیلی *

چکیده

مقاله حاضر با هدف پاسخ به دو پرسش، یکی تعیین تاریخ تولد صحیح و دقیق طالبوف، مبارز راه آزادی و استقرار قانون در جنبش مشروطه و دیگری علت اصلی و واقعی عدم حضور طالبوف در دوره اول مجلس شورای ملی به عنوان نماینده مردم تبریز و با بهره‌گیری از اسناد تاریخی بویژه اخوانیات به شرح حال طالبوف تبریزی از تولد تا وکالت مجلس و از وکالت تا درگذشت وی پرداخته، نتیجه می‌گیرد که عبدالرحیم فرزند شیخ ابوطالب بن علیمراد معروف به طالبوف، به سال ۱۲۵۵ق. / ۱۸۴۰م. به دنیا آمده و دلیل عدم حضورش در دوره اول مجلس شورای ملی، تکفیر او توسط چند تن از علما و رهبران مشروطیت بوده است.

کلید واژه‌ها:

طالبوف، عبدالرحیم بن ابوطالب، ۱۲۵۵-۱۳۲۹ق. / روشنفکران / نمایندگان مجلس / دوره اول مجلس شورای ملی / مشروطیت / ایران / جهت‌گیریهای سیاسی / پژوهشهای تاریخی

مقدمه

تا به حال پژوهشهایی که درباره طالبوف به انجام رسیده، چهره این متفکر عصر مشروطیت را، بر پایه منابع تاریخ‌نگاری عصر قاجار و آثار خودش تصویر کرده و در این راه، بهره‌گیری از اسناد تاریخی مورد غفلت واقع شده است.^۱

در این پژوهش، تلاش بر آن است تا برخی از زوایای زندگی طالبوف تبریزی با تکیه بر اسناد (بویژه اخوانیات^۲) شناسانده شود. البته ناگفته پیداست که منابع یاد شده (آثار طالبوف و منابع تاریخ‌نگاری) خود دارای اهمیت فراوان می‌باشد و بالطبع نگارنده در انجام این پژوهش، خود را بی‌نیاز از آنها ندیده است.

مسائل اصلی این مقاله - که سعی بر روشن کردن آنهاست - به قرار زیرند:

- ۱- تعیین تاریخ تولد صحیح و دقیق طالبوف؛
- ۲- علت اصلی و واقعی نیامدن طالبوف به مجلس اول، پس از آنکه به نمایندگی مردم تبریز برگزیده شد.

اظهاراتی که تاکنون در مورد مسائل فوق در منابع مطالعاتی آمده است، یا اطلاعات نادرستی درباره مسئله مدنظر ارائه می‌کند و یا اطلاعات ناقص، ناکافی و گاه متناقضی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد.

در این پژوهش، به مسائل یاد کرده بالا، با توجه به اسناد تاریخی، پاسخی درخور داده می‌شود و کوشش شده حتی‌الامکان پاسخها به تأیید آثار نویسندگان یا دیگر منابع تاریخ‌نگاری برسد.

«چشمانم، روز به روز کم‌نورتر می‌شود؛ اگر نمی‌نوشتم یا نمی‌خواندم، یحتمل بهتر می‌شد. اما چه فایده [که] نمی‌توانم از غذای روح خود بی‌نصیب شوم.»

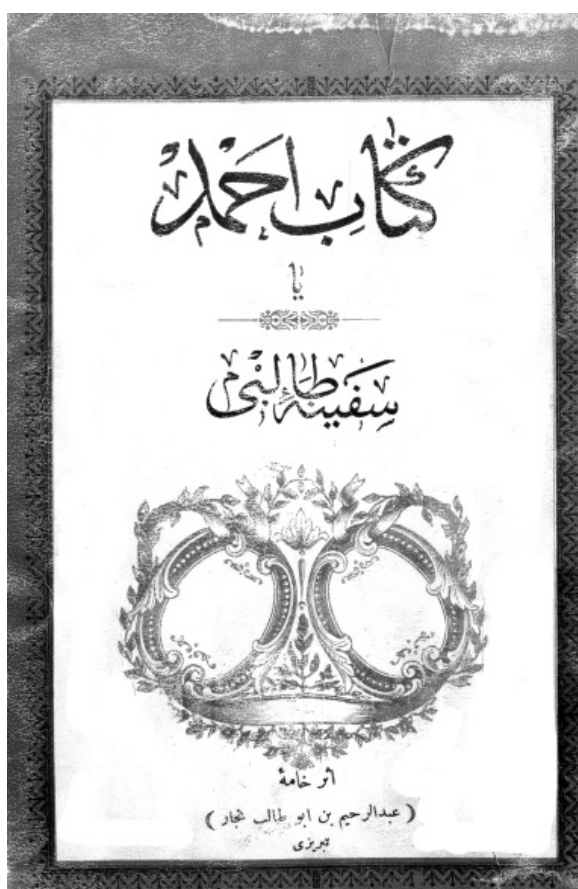
نامه به معاون‌الدوله، ۲۲ یول (ژوئیه) ۱۹۰۵

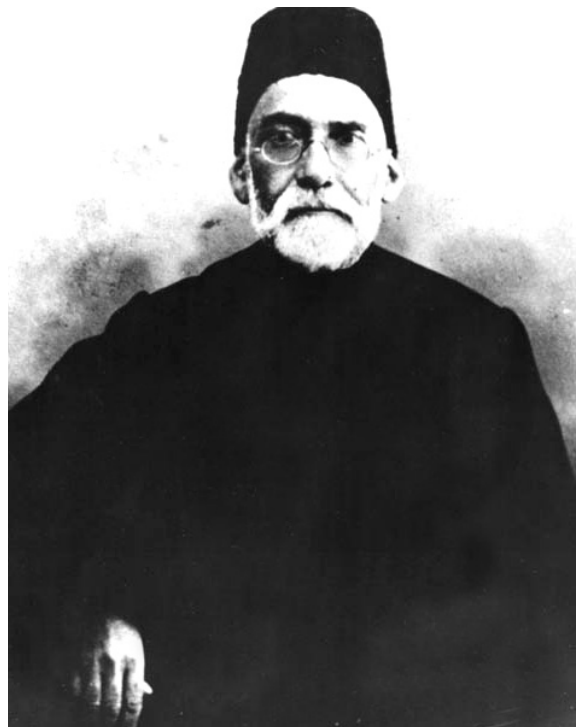
شرح حال طالبوف تبریزی

الف- از تولد تا وکالت مجلس

عبدالرحیم فرزند شیخ ابوطالب بن علیم‌راد معروف به طالبوف، در محله سرخاب، به سال ۱۲۵۵ق. / ۱۸۴۰م. در خانه یک نجار دیده به جهان گشود. شهرت او، در آثار و مکتوباتش به صورتهای گوناگون ثبت شده است: «طالب‌زاده تبریزی»، «طالبوف» و «طالب اوف نجارزاده».

تقریباً همه کسانی که درباره طالبوف دست به قلم برده و اثری از خود به جا نهاده‌اند، تاریخ تولد او را سال ۱۲۵۰ق. / ۱۸۳۵م. یاد کرده‌اند.^۳ ولی برخلاف این اتفاق نظر، بر طبق دو نوشته موجود از خود طالبوف، تاریخ تولدش باید سال ۱۲۵۵ق. / ۱۸۴۰م. بوده باشد! طالبوف در کتاب احمد، در صحبت دهم هنگامی که به پسرش، احمد چگونگی





عبدالرحیم طالبوف در ایام سالخوردگی
محل نگهداری: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت
کتابخانه ملی، شمارهٔ بازیابی ۲۵۳۴۱۴۷

را می‌شناسم و هفتاد و یکی من تمام شده است. کدام دیوانه...»^۶ پس طالبوف در سال ۱۳۲۶ق. / ۱۹۰۸م. هفتاد و یک ساله بوده و تاریخ دقیق تولدش باید ۱۲۵۵ق. / ۱۸۴۰م. باشد.

سالمرگ طالبوف، طبق اعلان روزنامهٔ شمس چاپ اسلامبول، اوایل ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ق. / آوریل ۱۹۱۱م. است.^۷ ولی برخی کسان از جمله محمد قزوینی، بدون ذکر منبع، تاریخ درگذشت او را اواخر سال ۱۳۲۸ق. / ۱۹۱۰م.^۸ برشمرده‌اند. با توجه به تقدّم سند، مطلب روزنامهٔ شمس، به واقعیت نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.

منابع، در زمینهٔ زندگی طالبوف در ایران تقریباً سکوت کرده‌اند. همین قدر می‌دانیم که پدرش در شهر تبریز به کار درودگری می‌پرداخته، اما فرزندش به آن کار دل نیست و در شانزده یا هفده سالگی، تبریز را به مقصد تفلیس ترک گفت. در آن زمان، ایرانیان مهاجر در شهرهای قفقاز بسیار بودند که به کار و کسب سرگرم بودند. از جمله، مردی بود به نام محمدعلی خان از خانوادهٔ شیانیهای کاشان که در آنجا به کار «مقاطعہ کاری» راههای قفقاز می‌پرداخت و به روسی، آن را «پدراتچی»^۹ می‌گویند. محمدعلی خان شیانی - که در تفلیس و دیگر بلاد قفقاز به سر می‌برده - با کوشش و تلاش توانسته بود سرمایهٔ کلانی فراهم کند. طالبوف - که به تفلیس رفت - در نزد او به کار مشغول شد و پس از سالها توانست ثروتی فراهم آورد و با استقلال به کار «مقاطعہ کاری» بپردازد. کم‌کم سرمایهٔ چشمگیری به هم زد و توانست در شهر «تمرخان شوره»، مرکز حکومت داغستان، در منزل آبرومند و بزرگی، زندگی دلخواهی را آغاز کند. وی، در قفقاز زنی شیعه مذهب از مردم «دربند» به زوجیت اختیار کرد.^{۱۰}

طالبوف، در تفلیس به فراگیری زبان و ادبیات روسی پرداخت. بتدریج در نزد حکام و علمای

تبدیل تقویم‌ها را می‌آموزد، سال نگارش کتاب را ۱۳۰۷ق. / ۱۸۹۰م. اعلام کرده است.^۴ در صحبت چهاردهم همین کتاب، نویسنده اظهار داشته که ۵۲ سال از عمرش گذشته است.^۵ بدین ترتیب، با یک حساب سرانگشتی، تاریخ دقیق تولد طالبوف به دست می‌آید.

شاید کسی بگوید که ممکن است تمام صحبت‌های کتاب در یک مقطع زمانی نوشته نشده باشد. بنابراین، این روش محاسبه چندان مقرون به واقعیت نیست. ولی صحت این امر را، مکتوب طالبوف به «علی‌اکبر دهخدا» در مورد لزوم نشر مجدد روزنامهٔ صور / سرافیل، بعد از به توپ بسته شدن مجلس به سال ۱۳۲۶ق. / ۱۹۰۸م.، تأیید می‌کند. در آنجا، طالبوف ضمن اظهار امیدواری که «تمام پراکنندگان وطن» بازگردند و گله از افراط‌کاریهای مشروطه‌خواهان، می‌گوید: «کتب من شاهد است، من پنجاه سال ایران



روسیه، به درستکاری و راست‌گفتاری شناخته شد و خانه‌اش در تمرخان شوره، محل احترام و اعزاز جمیع طوایف اسلام و مقصد امرا، علما و اعیان و اشراف و مجلای نیازمندان و مستمندان گردید.^{۱۱} رجال ایرانی - که گذارشان به روسیه می‌افتاد - به ملاقاتش می‌شتافتند که از آن میان، می‌توان از امین‌الدوله، اتابک اعظم، یحیی دولت‌آبادی و تقی‌زاده یاد کرد.^{۱۲}

این اندیشمند، چون در قفقاز و در خارج از ایران به سر می‌برد، بدون هرگونه هراسی، صریح‌ترین انتقادهای را به جامعه و طرز حکومت و نظام آموزشی عصر ناصری می‌کرد. طالبوف، در این زمینه گفته: «چون بنده در خارج بودم، ترس و واهمه نمی‌کردم. بی‌پرده گفتم و نوشتم.»^{۱۳} همچنین این نویسندگان مقیم خارج، به علت نداشتن وابستگی به اولیگارشی و منافع نظام، رادیکال‌تر بودند.^{۱۴}

یحیی دولت‌آبادی - که جامعه ایران عصر ناصری و مظفیری را از نزدیک درک کرده بود - گفته است: «نگارشات [نگارشهای] ساده و عوام‌فهم طالبوف ... بسی موجب بیداری ایرانیان گشته بود و از این جهت، به گردن عموم ایرانیان حق دارد.»^{۱۵}

مهدی ملک‌زاده نیز، ضمن اینکه تألیفات طالبوف را یکی از عوامل مهم بیداری ایرانیان شمرده، می‌گوید، مندرجات آثار او «نقل مجالس ایرانیان شده» و در «روشن نمودن مردان عقب‌افتاده و علاج امراض اجتماعی و تهییج عوام و تشویق روشنفکران کمک بسیاری نموده.»^{۱۶} آثار طالبوف را در راه بیداری ایرانیان، «القبای آزادی»^{۱۷} نامیده‌اند.

احمد کسروی نیز در کنار افزایش روزنامه‌ها، پیشرفت دبستانها و نهضت رژی، از کتابهای طالبوف و سیاحتنامه ابراهیم بیک به عنوان «انگیزه‌های بیداری ایرانیان»^{۱۸} نام برده است. اشعار طالبوف، جزو «چکامه‌های وطنی»^{۱۹} و از عوامل تحریک و

تهییج مردم بوده است.

طالبوف، از اندک اندیشمندانی بود که آئین مشروطه را تقریباً همان‌گونه که در دمکراسی بورژوازی غرب مطرح گردیده بود، مورد بررسی قرار داد و از معانی و مفاهیم اصلی آن دستخوش انحراف فراوان نشد.^{۲۰}

مجموعه ترجمه‌ها و تألیفات طالبوف، عبارتند از: کتاب احمد یا سفینه طالبی (دو جلد)، سفرنامه آبگرم، نخبه سپهری (در زندگی پیامبر اسلام)، مسالک المحسنین، مسائل الحیات، ایضاحات درخصوص آزادی، سیاست طالبی، ترجمه کتاب فیزیک یا حکمت طبیعی، ترجمه پندنامه مارکوس قیصر روم، ترجمه رساله هیئت جدید. همچنین، برخی از اشعار و مقالات وی، در روزنامه انجمن تبریز به چاپ رسیده است.^{۲۱} طالبوف، بعد از انصراف از نمایندگی مجلس، برای «مدافعه» از برخی از حملاتی که به او شده بود، قصد داشت «تیاتر» یا نمایشنامه‌ای بنویسد. ولی گویا موفق به نگارش این نمایشنامه نشد.^{۲۲}

طالبوف، بجز مسافرت‌های داخلی به شهرهای روسیه، بنابر آنچه خودش معترف است، به سال ۱۳۱۷ق. / ۱۹۰۰م. به مکه معظمه مشرف شد.^{۲۳} در همین سفر بود که در تهران با مظفرالدین شاه ملاقات کرد. در اواخر عمر به علت ضعف بینائی و برای درمان چشم، روانه برلین گردید که مصادف با سفر مظفرالدین شاه به اروپا بوده است. طالبوف، اظهار تأسف کرده که نتوانسته «با ملتزمین رکاب همایونی و حضرت اتابک ملاقات کند.»^{۲۴} اگر این گفته صحیح باشد که طالبوف در سال ۱۳۰۶ق. / ۱۸۸۹م.، با همکاری سیدمحمد شبستری یک شماره روزنامه به نام شاهسون در استانبول منتشر کرده،^{۲۵} می‌توان گفت که طالبوف، ایامی چند در استانبول هم به سر برده است.

ب- از وکالت تا درگذشت

بعد از به ثمر رسیدن نهضت مشروطه، مردم آذربایجان، به پاس کوششهای طالبوف در راه آزادی و مشروطه‌خواهی، او را به نمایندگی خود در مجلس برگزیدند. اما با اینکه طالبوف قبل از شروع انتخابات طی نامه‌ای به یکی از دوستانش اظهار داشته بود: «اگر بنده را انتخاب نمایند، سر از قدم نشناخته می‌آیم»،^{۲۶} پس از انتخاب شدن هرگز به تهران نیامد.

طالبوف، از طبقه تجار همراه با «حاجی میرزا محمدآقا حریری» و «جناب حاجی میرزا آقا» به نمایندگی از مردم آذربایجان برگزیده شد.^{۲۷} هنگامی که هفت تن از مجموع دوازده نماینده آذربایجان از تبریز حرکت کرده، به بادکوبه رفتند تا از راه دریا به تهران بیایند، طالبوف طی ملاقاتی با آنها، گفته بود وقتی به کارهایم سروسامانی دادم، به تهران خواهم آمد. ولی هیچگاه به عهد خود وفا نکرد.

از طرف انجمن ملی تبریز، درخصوص پذیرش وکالت و آمدن به تهران، تلگرافی به طالبوف مخابره شد. طالبوف، در پاسخ قول داد «تا پانزدهم صفر آینده به طهران» خواهد آمد.^{۲۸} اما با وجود این قول و قرار، هرگز به تهران نیامد. نامبرده همچنین در کتاب *ایضاحات درخصوص آزادی*، پیوسته لفظ جمع «ما وکلا»^{۲۹} را به کار برده که نشان از عزم و آهنگ وی برای حضور در مجلس بعد از انتخاب شدنش دارد.

اما در اینکه چه شده است که طالبوف هرگز به مجلس اول پا ننهاد، نظرات گوناگونی وجود دارد. از نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی، حسن تقی‌زاده، علت نیامدن او را، ضعف بینائی و پیری و ناتوانی ذکر کرده. صادق مستشارالدوله، در خاطرات خود آورده که مهیای آمدن به مجلس بوده، اما «اجل مهلت نداد» که این نظر کاملاً اشتباه است.^{۳۰} احمد کسروی، هرچند در جایی از تکفیر او از جانب

شیخ فضل‌الله نوری سخن گفته^{۳۱} و آن را در نیامدن طالبوف دخیل دانسته، ولی علت اصلی نیامدن طالبوف را، «وازدگی» او بعد از مشروطه برشمرده است: «بسیار کسان است که در راهی می‌کوشند، چون به جایی رسیدند، دیگر آورده شوند و رو برگردانند؛ طالبوف از این کسان بود.»

کسروی، نامه طالبوف را مندرج در شماره دوم روزنامه *انجمن تبریز*، به عنوان نمونه یاد کرده که چگونه در آن نوشته، برای محمدعلی میرزا چاپلوسی می‌کرده است یا روزنامه *ملانصرالدین* را - که شاه را به تمسخر گرفته بود - مورد حمله قرار داده و خواننده و نویسنده آن را دشنام داده است. سپس اظهار گلیه کرده که چرا طالبوف «در چنان زمانی که یک دانشمند کارآگاه، سودمندترین نیکی به توده توانستنی کرد، خود را کنار گرفت؟» و سرانجام طالبوف را در شمار «وازنندگان» دسته‌بندی کرده است.^{۳۲}

اسماعیل یکانی، آورده که چون طالبوف با اتابک دوستی صمیمانه شخصی داشت و در آن هنگام اتابک مورد انتقاد شدید آزادیخواهان و مخصوصاً وکلای آذربایجان بود، به تهران نیامد تا در مخالفت بر ضد اتابک شرکتی نکرده باشد.^{۳۳} البته در دوستی طالبوف با اتابک شکی نیست. طالبوف، *مسالك المحسنين* را به او تقدیم کرد. در *سفرنامه آنگرم* نیز از او ستایش کرده و سیاست طالبی را اول بار به تاریخ ۱۳۱۹ق. / ۱۹۰۲م. در بادکوبه به اتابک هدیه کرد^{۳۴} و در نهایت، سفارشنامه‌ای هم خطاب به سعدالدوله، برای ورود اتابک به ایران نوشت.^{۳۵} اما، آیا این مسئله می‌توانسته سبب نیامدن طالبوف به مجلس شورای ملی باشد؟

از همه اینها که بگذریم، طالبوف خودش طی نامه‌ای به تاریخ اول ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق. / ۱۴ آوریل ۱۹۰۷م. به فضلعلی آقا، دیگر نماینده آذربایجان در مجلس، نوشته است: به عزم آمدن به طهران،



«صندوق و قالیها را بسته» و استخاره‌ای گرفته، خوب درآمد.^{۳۶} اما حملات مجدد شیخ فضل‌الله نوری در حوزه‌های درس خود و «تکفیر و تلعین» طالبوف، و همچنین با اظهار نظر شاهزاده کامران میرزا که کتاب *مسالك المحسنين* طالبوف را یک سال پس از انتشار، از «کتب ضالّه» خواند و «در تبریز هم بعضی ملاها دقایق گرفته» بودند و نیز با مشاهده اینک، کسی جز «فضلعلی آقا» به مدافعه از او برنخاست بلکه از «روی تقیه، سکوت از روی رضا» فرمودند،^{۳۷} تصمیم گرفت از نمایندگی مجلس انصراف دهد: «از سفر تهران صرف نظر کرده‌ام ... جای من دیگری را برگزینند ... از دور تماشا می‌کنم».^{۳۸}

هرچند میرزا فضلعلی آقا، نسبت تکفیر را چه از «جناب شیخ محمد واعظ» و چه از «جناب شیخ فضل‌الله نوری» به طالبوف رد کرده است. مشابه چنین ردیه‌ای (در دهر چو طالبوف یکی و آن هم کافر، پس در همه دهر مسلمان کیست) را روزنامه *ندای وطن* نیز صادر کرد.^{۳۹} ولی باتوجه به محتوای نامه طالبوف به فضلعلی آقا^{۴۰} و آنچه کسروی در این باره در کتاب خود آورده، تکفیر مجدد طالبوف بعد از انعقاد مجلس، صحت دارد و علت نیامدنش به تهران نیز، به احتمال قریب به یقین همین بوده است.

طالبوف، در اواخر عمر روزگار خوشی نداشت. برخی رجال و وکلای مجلس، او را متهم به «استبداد» و «اعیان‌پرستی» کردند.^{۴۱} یحیی دولت‌آبادی با یادکرد این مطلب، علت این اتهامات را، رابطه طالبوف در دوران استبداد با «صدور و رجال» ایران برشمرده و افزوده است که طالبوف با این اشخاص «مکاتبه داشته؛ از این جهت شرح خصوصیت‌هایی را که با آنها داشته، مکرر نقل می‌کند. این است که قدری به ذهن می‌زند که شاید هواخواه اعیان و بزرگان باشد، ولی این طور نیست».^{۴۲}

نتیجه

بدین ترتیب، طالبوف - که تلاش‌هایش در راه آزادی و استقرار قانون بر کسی پوشیده نیست - بعد از انعقاد مجلس، «واجب‌القتل، مستبد و اعیان‌پرست» گردید و با دل‌آزردگی و پریشان‌خاطری، آخرین روزهای عمر خود را گذراند. در همین واپسین روزها بود که گوئی از گفته‌های قبل از مشروطیت خود پشیمان گردید. چون که به این معنی رسید که ایران، شایسته داشتن مجلس نمی‌باشد؛ «جلو از دهن اراجیف و رجاله و اطفال برداشته شده است ... باری امروز برای ایران، یک نفر رئیس و شش نفر وزیر پاک نژاد و پاکزاد و مستقل لازم است که هر چه می‌خواهد، خود بکند».^{۴۳}

پی‌نوشتها

- ۱- فریدون آدمیت در کتاب *اندیشه‌های طالبوف تبریزی*. چاپ ۲. تهران: دماوند، ۱۳۶۳. صرفاً از چهار نامه او بهره گرفته است. در حالی که مجموعه اسناد و نامه‌های باقیمانده از طالبوف، دست‌کم چندین برابر این مقدار است. بنگرید به: آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*. تهران: زوار، ۱۳۷۲، ۲ جلد؛ تربیت، محمدعلی، *دانشمندان آذربایجان*. تهران: بی‌نا، ۱۳۱۶.
- ۲- «اخوانیات، شامل مکاتبات دوستانه و نامه‌های خانوادگی می‌باشد.» جهانگیر قائم‌مقامی، *مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی* (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰)، ص ۴۲.
- ۳- آدمیت، پیشین؛ محمد قزوینی، «وفیات المعاصرین»، مجله *یادگار*، سال پنجم، شماره ۴ و ۵؛ تربیت، پیشین.
- ۴- عبدالرحیم طالبوف، *کتاب احمد یا سفینه طالبی*، چاپ ۲ (اسلامبول: چاپخانه خورشید، ۱۳۱۹ق.)، جلد ۱، ص ۱۰۱.
- ۵- همان، ص ۱۴۶.
- ۶- عبدالرحیم طالبوف، «مکتوب به علی‌اکبر دهخدا»، مجله

- بهار، سال اول (۱۳۲۹)، صص ۵۴۷-۵۵۱.
- ۷- روزنامه شمس، سال سوم، شماره ۱۸، (۳۲ ربیع الآخر ۱۳۲۹ ق.)
- ۸- قزوینی، پیشین، ص ۸۶.
- ۹- تحریف شده کلمه پادریاد چیک.
- ۱۰- ایرج افشار به نقل شفاهی از تقی‌زاده، یغما، شماره ۴ (تیرماه ۱۳۳۰)، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.
- ۱۱- قزوینی، پیشین.
- ۱۲- بعد از اخراج امین‌الدوله از ایران، نامبرده به امر مظفرالدین شاه (به تحریک امین‌السلطان اتابک اعظم به سال ۱۳۱۹ ق.)، به مدت یک ماه در داغستان نزد طالبوف ماند. *خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله*، به کوشش حافظ فرمانفرمایان (تهران: شرکت سهامی کتابهای ایران، ۱۳۴۱)، صص ۲۸۱ و ۲۸۲.
- ۱۳- عبدالرحیم طالبوف، «مکتوب به فردی نامعلوم»، (به تاریخ ۲۶ شعبان ۱۳۲۵)، یغما، سال ۱۳۴۱، شماره ۴، صص ۱۷۶-۱۸۰.
- ۱۴- صادق زیباکلام، *سنت و مدرنیته؛ ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار* (تهران: روزنه، ۱۳۷۶)، ص ۲۳۲.
- ۱۵- یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، چاپ ۳ (تهران: فردوسی و عطار، ۱۳۶۱)، جلد ۳، ص ۱۱۵.
- ۱۶- مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، چاپ ۲ (تهران: علمی، ۱۳۶۳)، جلد ۱، صص ۱۹۰ و ۱۹۱.
- ۱۷- مهدی اکبر حامد، *آذربایجانان آذربایجان* (تبریز: چاپ سعدی، ۲۵۳۶)، ص ۱۰۶.
- ۱۸- احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، چاپ ۱۱ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴)، صص ۴۴-۴۷.
- ۱۹- همان.
- ۲۰- عبدالهادی حائری، *نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، چاپ ۲ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲)، ص ۳۲۸.
- ۲۱- *روزنامه انجمن تبریز*، سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۹ ق.
- ۲۲- *بحران دموکراسی در مجلس اول، خاطرات و نامه‌های خصوصی میرزا فضلعلی آقا تبریزی*، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۲)، ص ۴۸.
- ۲۳- عبدالرحیم طالبوف، *مسالك المحسنين*، با مقدمه و حواشی باقر مؤمنی، چاپ ۲ (تهران: شبگیر، ۱۳۳۶)، ص ۱۷۶.
- ۲۴- عبدالرحیم طالبوف، «مکتوب به معاون‌الدوله»، *راهنمای کتاب*، سال دوازدهم (۱۳۴۸)، ص ۵۸۰.
- ۲۵- تربیت، پیشین، ص ۲۵۴؛ مهدی مجتهدی، *رجال آذربایجان در عصر مشروطیت* (تهران: نقش جهان، ۱۳۲۷)، ص ۲۱۷.
- ۲۶- اما با این قید که «ایرانی و مجلس، حکایت گاو دهلزن است» *مجله محیط*، دوره دوم، شماره ۴، ص ۲۴.
- ۲۷- *جریده ملی*، سال اول، ۷ ذی‌عقده ۱۳۲۴ ق.
- ۲۸- همان، ۲۹ ذی‌عقده ۱۳۲۴ ق.
- ۲۹- عبدالرحیم طالبوف، «ایضاحات در خصوص آزادی»، (دو کتاب در یک مجلد) از مجموعه *آزادی و سیاست*، به کوشش ایرج افشار (تهران: سحر، ۱۳۳۶)، صص ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰ و ...
- ۳۰- *خاطرات و اسناد صادق مستشارالدوله*، به کوشش ایرج افشار (تهران: فردوسی، ۱۳۶۱)، ص ۲۶.
- ۳۱- کسروی، پیشین، ص ۲۳۱.
- ۳۲- همان، ص ۱۹۱.
- ۳۳- ایرج افشار، «شرح حال طالبوف»، یغما، سال چهارم (۱۳۳۰)، ص ۲۱۷.
- ۳۴- میرزا عبدالرحیم طالبوف، *مسائل الحیات* (تفلیس: مطبوعه غیرت، ۱۳۲۴ ق./۱۹۰۶ م.)، ص ۱۱۱.
- ۳۵- کسروی، پیشین، ص ۲۵۲.
- ۳۶- *بحران دموکراسی در مجلس اول، خاطرات و نامه‌های خصوصی میرزا فضلعلی آقا تبریزی*، پیشین، صص ۴۵ و ۴۶.
- ۳۷- منظور «شیخ محمد واعظ» است که بعد از اینکه نسبت تکفیر طالبوف را بدو داده‌اند، هیچگونه اقدامی در رد یا تأیید آن نکرد و سکوت پیشه کرد؛ *روزنامه ندای وطن*،

شماره ۲۸ (ربیع الاول ۱۳۲۵ق.).

۳۸- بحران دمکراسی در مجلس اول، پیشین، ص ۴۵.

۳۹- روزنامه ندای وطن، شماره ۲۸ (۱۳۲۵ق.)، ص ۳.

۴۰- در نامه‌ای که بعد از اعلانیه فوق در ندای وطن، به

فضلعلی آقا نوشت، گفته است: «اگر میل مدافعه داشته

باشم، جناب شیخ را از سوراخ سوزن می‌گذرانم.» بحران

دمکراسی در مجلس اول، پیشین، ص ۴۸؛ کسروی،

پیشین، ص ۲۳۱.

۴۱- طالبوف، «مکتوب به علی‌اکبر دهخدا»، پیشین، ص

۵۵۰.

۴۲- دولت‌آبادی، پیشین، ص ۱۱۴.

۴۳- «نامه طالبوف به فضلعلی آقا» در بحران دمکراسی در

ایران، پیشین، ص ۵۷.

